

آرزوی بی‌مرگی

حشمت‌الله آذرمان

پیش‌درآمد

طور کلی فاقد کارکرد نجات‌بخشی است. در نهایت با تحلیل کارکردگرایانه، اثبات می‌شود که «اخنوخ» که یکی از جاودانان یهود است که نامش در تورات آمده است. از نظر این نوع کارکرد جز جاودانان بین‌النهرین به حساب می‌آید و یهود آن را از این منطقه وام گرفته است.

مقدمه

یکی از موضوعاتی که در اساطیر ملل مختلف وجود دارد، موضوع جاودانگی و آرزوی بيمرگی است. پژوهشگران شخصیت‌های بيمرگ و یا کسانی که به دنبال بيمرگی بوده‌اند، از آن محروم شده‌اند، به دو علت بنیادی صورت گرفته است:

الف - علت فردی

بشر فطرتاً خواهان زندگی و از فنا گریزان بود و برایش قابل قبول نبود که بعد از چشیدن مزه زندگی به فانی مطلق برگردد، لذا گروهی به جهان دیگر ممتقد شدند و گروهی هم با آفرینش اسطوره‌های جاودانان بر امکان بيمرگی بشر صحنه گذاشتند. از این منظر جاودانان سندی هستند که ثابت می‌کنند بشر می‌تواند جاوید شود. آنها نمونه‌هایی هستند که ارائه شده‌اند تا دغدغه بشر را کاهش دهند.

شخصیت‌هایی در اساطیر ایرانی و سامی وجود دارند که بيمرگ تلقی شده‌اند. کسانی چون گرشاسب، کیخسرو، اوتانیش تیم، اخنوخ، ایلیا و ... گروهی از اینان نقش منجی را هم به عهده دارند. روایات مربوط به این جاودانان به اجمال ذکر می‌شود؛ این اسطوره‌ها را در قالب سه بخش ایران، بین‌النهرین و یهود - اسلام می‌توان بررسی کرد. این تقسیم جغرافیایی، عملاً یک طبقه‌بندی ساختاری را هم در خود دارد: اسطوره هر منطقه، ساختار مخصوص به همان منطقه را داراست و کارکرد جاودانان هر قوم با دیگران متفاوت است. جاودانان بین‌النهرین کاملاً بی‌اثرند. جاودانان ایران امروز بالقوه و در آینده فعال‌اند. جاودانان یهود به گونه‌ای هم در حال حاضر فعال‌اند و هم در آینده، و اما در تحلیل این نتیجه به نظر می‌آید علت اصلی تفاوت اسطوره‌های جاودانگی، تفاوت جوامع و شدت و ضعف فشارها و فوریت یا عدم فوریت آرمانها و الزام آور بودن عقاید یک جامعه است. قوم یهود که بیشتر تحت فشار بودند، عمده‌تاً خواهان رسیدن فوری به آرمانها بودند، لذا جاودانانی فعالتر پروردند. اما ایرانیان این ضرورت را فقط به آینده موکول کردند، پس جاودانان آنها تنها در آینده فعال می‌شوند. جاودان بین‌النهرین به

برخی از جوامعی که نتوانستند در مدت زمانی معین به آمال خود برسند یا عقیده خود را به همگان بقبولانند، در اساطیر خود شخصیهایی را آفریدند که در آینده آرزوی سیادت قوم یا مذهب خاصی را تحقق می‌بخشند. آنها موعودهایی هستند که روزی می‌آیند و منجی قوم خود خواهند شد. البته گاهی منجی تنها در آینده خواهد آمد و لزوماً اینک زنده نیست. اما معمولاً منجی آینده، قهرمان گذشته است؛ کسی که سالها پیش اعمالی از خود نشان داده و توانسته است تا امروز زنده بماند. او تا روز معینی در خفا خواهد ماند و سرانجام قیام خواهد کرد. در ادامه، جاودانان در اساطیر ایران و سامی را بررسی می‌کنیم. البته اصل بر این است که روایات اساطیری را به اختصار ذکر و تنها چارچوب کلی ترسیم شود، چون مخاطبان جزئیات داستانش را در منابع مطالعه نموده‌اند.

الف - جاودانان ایران

براساس کتاب «روایات پهلوی» سه تن از جاودانان ایران هم جان دارند و هم جسم و سه تن تنها جسم دارند.^۱ سه تن که هم جان دارند وهم جسم، عبارت‌اند از:

۱- پشوتن:^۲ فرزند گشتاسب که با خوردن شیر مقدس جاوید شد. این شیر می‌تواند تجسمی از همان آب حیات در روایات سامی یا صورتی دیگر از نوشیدن «هومه» باشد. پشوتن اینک



در گنگ دژ زنده است.

۲- یوشت فریان:^۳ که دربار او اطلاع چندانی نداریم.

۳- اغریوت^۴ گویت‌شاه: او اینک در ستوکستان است. بر طبق شاهنامه، اغریوت در اردوی تورانیان قرار دارد، اما شخصیتی نیک است. او توسط افراسیاب کشته می‌شود. شاید بتوان گفت شهادت او گونه‌ای تحول یافته از جاودانگی وی باشد. چون شهید، زنده فرض می‌شود.

سه تن که تنها جسم دارند و گویی در خواب‌اند و بدنشان گرم است، عبارت‌اند از:

۱- گا‌اوتی:^۵ او در فروردین یشت ستایش شده و در متون متاخر به گیوت تبدیل شده است. او در شاهنامه به همراه کیخسرو می‌رود و از او تقاضای کمک صورت تحول یافته جاودانگی است.

۲- توس: از جمله پهلوانانی است که در آبان یشت، فقرات ۴۵-۵۳ آنها را ستوده و از او تقاضای کمک نموده به پادشاه آن که تورانیان را کشت، از جمله کسانی است که همراه سوشیانت خواهند بود، یعنی او جاودان است یا حداقل این است که دوباره رجعت خواهد کرد تا در رستاخیز شرکت کند. در شاهنامه توس هم در برف

گم می‌شود^۶ و این، صورت رنگ‌پریده جاودانگی اوست.

۳- گرشاسب: او را می‌توان شاهی دانست که کارکردهای پهلوانی دارد. اعمال پهلوانی او فراوان است و ذکر آنها تکرار مکررات است. تنها باید گفت که او را «هرقل ایرانیان» می‌دانند^۷، و نیز برخی از اعمال او را با خوشکارهای ورثرغن^۸ در هند مقایسه کرده‌اند در متون حماسی متاخر چون شاهنامه و گرشاسب‌نامه صورت پهلوانی او کاملاً آشکار است، اما در عین حال می‌توان پس‌زمینه شاهی او را هم مشاهده کرد:

اولاً او از نسل جمشید است.^۹ جمشید شاهی فرهنگد بود. پس گرشاسب فرزند شاهی دارد. ثانیاً منطقه سیستان زیر فرمان اوست و او بر آنجا حکومت می‌کند؛ بدین ترتیب او یک شاه محلی است. اما او به دلیل آنکه به آتش توهین کرد تا قیامت حق ورود به بهشت ندارد ولی نهایتاً وارد بهشت می‌شود. او در دشت پیشانسه خفته است و ۹۹۹۹۹ فروروز از جسم او حفاظت می‌کنند او مانده است تا در آخرالزمان ضحاک را که از بند رها شده بگشاید. با انجام این عمل خویشکاری او تمام خواهد شد.^{۱۰}

غیر از این شش تن، جاودانان دیگری هم در اساطیر ایران وجود دارند، اما بررسی همه آنها ضرورت ندارد. بدین جهت تنها اسطوره دو تن دیگر را بیان می‌کنیم:

۱- ضحاک: «ازی‌دهاک» اژدهای سه سر و شش چشم اوستا، در متون حماسی متاخر به ضحاک با دو ماری که بر شانه دارد، تبدیل می‌شود. «دارمستر» او را با «داس اژدهای طوفان درودا» مقایسه کرد، و برخی هم وی را از شاهان آشوری و کلدانی دانسته‌اند؛ به‌خصوص که مینا ضحاک بنابر اوستا کوی رنت نزدیک بابل بود، اما جاویدان ماندن او بدین صورت است که بعد از غلبه فریدون بر او، فریدون قصد کرد او را بکشد، اما سرورش مانع شد، زیرا با مرگ او همه پلیدیها و حیوانات مودی آزاد شده و در زمین پخش می‌شدند، لذا فریدون او را در غاری در دماوند محبوس ساخت. او اینک زنده است، ولی از فعالیات ناتوان است.

۲- کیخسرو^{۱۱}: در اوستا دو ویژگی مهم دارد: ۱- شجاع و فحل است. ۲- پیونددهنده کشورهاست. در آبان یشت، فقره ۴۹ از او به عنوان «کیخسرو پهلوان» و «پدیدآورنده شاهنشاهی ایران» یاد شده است. معمولاً کیخسرو را به عنوان شاه می‌شناسند، اما پهلوانی او مورد غفلت واقع شده است. پدر او سیاوش و مادرش فرنگیس است و فرنگیس دخت افراسیاب است. به این ترتیب کیخسرو مجمع تضادهاست: حاصل جمع ایران و توران. بعد از غلبه بر افراسیاب و کشتن او، از حکومت و دنیا کناره

گرفت و به همراه چند پهلوان به کوه رفت و صبحگاهی از نظرها ناپدید شد. کناره‌گیری او از حکومت و نهایتاً از جهان بازتاب رنگ‌پریده‌ای از زندگی و جاودانگی او در متون پهلوی است. در نوشته‌های پهلوی او اینک در نقطه‌ای نامعلوم احتمالاً گنگ دژ بر تخت نشسته و روز

موعود به همراه فرشته‌ای بر توس و کی‌اپویه می‌گذرد و سرانجام به خدمت سوشیانت درمی‌آید.^{۳۲} همین جاودانگی کیخسرو در متون پهلوی بازتاب این نکته است که کیخسرو در «آفرین زرتشت» دور از مرگ توصیف شده است.

کیخسرو از جهت دیگر هم اهمیت دارد. او کسی است که قبل از زرتشت از دین مزدا آگاهی داشت و آن را به کار می‌بست (دینکرت، کتاب نهم، فصل ۱۶، فقره ۱۹). همین نکته باعث شده که بعد از اسلام از سوی برخی از عرفای اهل اشراق چون سهروردی به عنوان نمونه کامل عرفان اشراقی و پیر این راه معرفی گردد.^{۳۳} اما خصوصیت پهلوانی کیخسرو که معمولاً از آن غفلت می‌شود، از چند جهت قابل بررسی است:

۱- کسی است که شخصاً مبارزه می‌کند و شخصاً افراسیاب را می‌کشد؛

۲- آتشکده‌ای را که او در آذربایجان بنا می‌کند، آذرگشسب است و این آتشکده مخصوص ارتشتاران است، یعنی تقریباً همان پهلوانان؛

۳- در آخرالزمان گرچه به نظر می‌رسد که کیخسرو تجسم شاه است تا در کنار سوشیانت (موبد) و گرشاسب (پهلوان) الگوی سه وجهی شاه - پهلوان - موبد را کامل کند، اما حقیقتاً او به خدمت سوشیانت درمی‌آید و خود سوشیانت هم شاه است و هم موبد، کیخسرو پهلوانی از پهلوانان وی به شمار می‌آید؛

۴- در شاهنامه او از جنگ تن به تن ابایی ندارد، در حالی که پهلوانان او را از این کار منع می‌کنند و می‌گویند که شاهان پیشین خود به جنگ نمی‌پرداختند، اما او با شیده - پهلوان تورانی - می‌جنگد، آن گونه که یک پهلوان.

چند نکته در مورد کیخسرو وجود دارد که بستر مناسبی را برای مطالعه تطبیقی بین او و شخصیت مهدی موعود (عج) در نزد مسلمانان - فراهم می‌کند: کیخسرو بر بازوی خود خالی دارد و همین امر موجب بازشناسی او از سوی گیو می‌شود، مهدی هم بر خد خود خالی دارد.

از قول امام محمدباقر نقل شده که صاحب بیرقها (مهدی) کسی است که از اهل و وطن خود دور است، پدرش را کشته‌اند و او خونخواهی نکرده است.^{۳۵} و نیز در روایتی آمده وقتی صاحب شما از بلاد ظالمان غایب گردید، منتظر ظهور او باشید.^{۳۶} این موارد بر کیخسرو هم

صلقم می‌کنند. او از وطن خود دور بود و پدرش سباهش را کشته بودند، اما او به جای آنکه خونخواهی کند، به چوپان کوه قلو سپرده شد. و نهایتاً وقتی از بلاد ظالمان (توران) غایب شد و به ایران رفت، قیام کرد و نهایتاً افراسیاب را کشت.

البته بیشتر سوشیانت را با مهدی مقایسه می‌کنند. از این جهت هم ذکر چند نکته سودمند است: قبل از ظهور مهدی خسوف و کسوف رخ می‌دهد؛^{۳۷} آن چنان که قبل از آمدن سوشیانت، خورشید به مدت ۳۰ روز در اوج آسمان متوقف می‌شود. مهدی با عصای موسی و خاتم سلیمان می‌آید؛^{۳۸} آن چنان که گرز فریدون با سوشیانت است. مهدی همچون سوشیانت با پلیدیها مبارزه می‌کند و در زمان مهدی قطرات باران فراوان و رستنیها انبوه می‌گردد؛^{۳۹} آن چنان که در زمان سوشیانت زمین سبز و خرم می‌گردد و مردم به اندک غذایی سیر می‌شوند. از غذای آنها کم‌کم گوشت و آب و شیر و گیاه حذف می‌شود و نهایتاً خوراک آنها مینوی و غیرمادی است. جالب این که در حدیثی از پیامبر اسلام آمده که در آخرالزمان طعام مردم تحلیل و تحمید و تسبیح است.^{۴۰} یعنی یک غذای غیرمادی.

ب - جاودانان سامی

۱- بین‌النهرین؛ او تائیش تیم^{۴۱}:

شخصیت اصلی اسطوره طوفان بابلی است. در ضمن حماسه «گیل‌گمش»

این داستان توسط خود «اوتائیش تیم» روایت شده است. او شاه شهر شوروپک در ساحل فرات است. خدایان تصمیم می‌گیرند طوفانی فرستاده، بشر را نابود کنند. اا، خدای آبها در خواب بر شاه ظاهر می‌شود و بعد به او ایهام می‌کند که کشتی بسازد تا نجات یابد و به مردم بگوید به دریا می‌رود و بعد از رفتن او خدا باران پربرکت برایشان می‌فرستد. ساخت کشتی ۷ روز طول کشید، ۷ روز و ۷ شب باران بارید. ۱۲ روز بعد از باران، ۱۴ قله پدید آمد و کشتی بر کوه «نیسیر» توقف کرد. بعد از ۷ روز شاه پرندگان را رها کرد و دانست که خشکی پدید آمده است. پس به همراه همسرش از کشتی پیاده شد و برای خدایان قربانی کرد. آنلیل گرچه بعد از آگاهی از نجات شاه عصبانی شد، سرانجام دست بر پیشانی او و همسرش گذاشت و دعا کرد: «من زندگی جاودانه به آنها بخشیدم تا مثل خدایان تا ابد زندگی کنند. او و همسرش در سرزمینهای دور شرق زندگی خواهند کرد، یعنی جایی که خورشید سربرمی‌آورد.»^{۴۲} به این ترتیب به الهام یک خدا ناهای به همراه همسرش جاویدان شد. داستان طوفان نوح که یک داستان یهودی و دینی است،



به زمین برگشت و نهایتاً توسط جبرئیل به بهشت اعلیٰ برده شد^{۲۵}. در این روایت هم تولد دوباره ادریس زمینه‌ساز جاودان شدن و ورودش به بهشت اعلیٰ شده: آن چنان که عیسی می‌گفت: «به منکوت خدا داخل نمی‌شود مگر کسی که دوبار متولد شود.» جالب آن است که تولد دوباره و نوزایی، خود راهی است برای جاوید شدن. اگر کسی یک بار مرد و زنده شد، برای ابد زنده می‌ماند؛ چون او راه مرگ را شناخته است. (نمونه‌های آن را در اساطیر یونان و بین‌النهرین می‌توان یافت.) اسطوره خدایان شهیدشونده هم این‌گونه است. مثلاً

تموز^{۲۶} در بین‌النهرین می‌میرد، ولی بعد از مدتی طی رستاخیزی باز می‌گردد و این چرخه ابدی می‌شود. برای همین، او زندگی ابدی می‌یابد. خود عیسی هم بر طبق نظر مسیحیان بعد شهادت، زنده شد و به آسمان رفت.

با وجود این که در برخی روایات اسلامی هم بر مرگ ادریس تصریح شده است، به هر حال تصور عموم بر این است که او در آسمان چهارم یا ششم است^{۲۷}.

گاه ادریس را - از جهت غیبت و حضوری که داشت - با مهدی «عج» مقایسه کرده‌اند. جالب این که محل زندگی او را در مسجد سهله در کوفه گفته‌اند^{۲۸}. یعنی همان جایی که به ایام مهدی هم منسوب شده است^{۲۹}؛ نیز گفته شده او روز عاشورا صعود کرده است، یعنی روز شهادت امام سوم شیعیان که جد مهدی (عج) است.

۲- ایلیا^{۳۰}: او یکی از پیامبران بنی‌اسرائیل است که قبل از الشیخ برانگیخته شد تا با دین التقاطی که در بعلبک رواج یافته بود، مبارزه کند. او در زمان اخاب زندگی می‌کرد. دین التقاطی مخلوطی از دین توحیدی و پرستش بعل بود. از مقایسه جزئیات روایات اسلامی با روایات تورات درمی‌گذریم. برخی از نکات به روایات اسلامی اضافه شده و برخی نکته‌ها از آن کم شده است و بازگو کردن آنها در تحلیل نهایی این مقاله چندان دخیل نیست.

پایان کار ایلیا: او به همراه شاگردش الشیخ از جلجل روانه شد و از چند شهر گذشت. در هر شهر به شاگردش می‌گفت که او را رها کند و بماند، اما الشیخ با او رفت تا آن که به رود اردن رسیدند. ایلیا با بردای خود به آب زد و آب کنار رفت. از رود گذشتند. آن سوی رود ایلیا آماده عروج بود و در این سوی رود، ۵۰ نفر از فرزندان اثیبا نظاره‌گر بودند. ناگهان گردونه‌ای آتشین پدید آمد که ۴ اسب آتشین آن را می‌کشیدند... ایلیا به آسمان برده شد اما ردایش بر زمین افتاد و نصیب الشیخ شد. اگر چه گروهی ۵۰ نفری به جست‌وجوی ایلیا پرداختند، اما اثری از او نیافتند. از این داستان در روایات اسلامی تنها این

به این اسطوره شباهت دارد. نوح پیامبر خدا بود بعد از ناامیدی از ایمان قومش آنها را نفرین کرد. خدا به او دستور داد کشتی بسازد. در این مدت مردم او را به خاطر ساخت کشتی مسخره می‌کردند... سرانجام طوفان آغاز شد و ۴۰ شبانه‌روز طول کشید، کفار نابود شدند، بعد از طوفان کشتی بر کوه جودی متوقف شد و نوح با رها کردن پرندگانی (کلاغ - کبوتر) دانست که خشکی پدید آمده است. او به همراه عده قلیلی از مومنان خدا را سیاس گفته، از کشتی پیاده شدند^{۳۱}. به حامی جاودانگی او تنبیه نوح عمری طولانی داشت.

۲- یهود - اسلام

در سنت یهودی - اسلامی، جاودانان ۴ تن هستند: اخنوخ (ادریس)، ایلیا (الیاس) عیسی و خضر.

۱- اخنوخ^{۳۲}: گفته شده که در بابل یا در مصر و یا در چین به دنیا آمده است و از علوم مختلف مطلع بوده است، از جمله نجوم، خط، خیاطی. ارتباط محلهای تولد او با دانش کاملاً آشکار است. بابل، مصر و چین از مراکز مهم تمدن در اعصار مختلف بوده‌اند. در تورات آمده است که همه ایام اخنوخ ۳۶۵ سال بود و اخنوخ با خدا راه می‌رفت و

نایاب شد، زیرا خدا او را برگرفت (پیدایش: ۱۸/۵-۲۴). حول همین نایاب شدن او، روایات مختلفی شکل گرفته و باعث شده است که ادریس را جاودان بدانند. در برخی تفاسیر آمده

که ادریس دعا کرد که بال قطع شده فرشته‌ای ترمیم شود و فرشته به پاداش آن، او را به خدمت ملک‌الموت برد تا مدت زندگی را ببرد. بین آسمان ۴-۵ بود که ملک‌الموت روحش را قبض کرد. در روایت دیگر آمده او عابدترین فرد زمان خود بود و به همین علت ملک‌الموت خواستار دوستی با وی شد. بعد از مدتی که ادریس دانست دوستش فرشته مرگ است، از او خواست تا روحش را قبض کند و دوباره زنده نماید و به همراه او به دیدن بهشت و جهنم برود. ملک‌الموت چنین کرد. اما وقتی که ادریس وارد بهشت شد، حاضر نشد از آن خارج شود و استدلال کرد که او هم مرگ را چشیده و هم جهنم را دیده و هم بهشت را دیده است و هر کس که وارد بهشت شد، برای ابد باید آنجا بماند. لذا ادریس هم باید در بهشت می‌ماند و بدین ترتیب بود که او جاویدان شد. این مرگ و زنده شدن مجدد، در روایات اسلامی هم صورت تحول یافته‌ای از مرگ و رستاخیز خدایان شهید شونده است.

در برخی از متون متأخر اهل کتاب آمده وی ابتدا به بهشت برده شد، ولی دوباره به صورت کودکی درآمد و



نکته باقی مانده که الیاس از خدا خواست تا او را از سر گرفتار نجات دهد. پس جنبنده‌ای به شکل اسب و به رنگ آتش او را به آسمان برد و خدا لذت خوردن و نوشیدن را از او گرفت. در نتیجه چون ملایک شد و در میان ایشان قرار گرفت. نخوردن و نوشیدن الیاس مشابه غذا نخوردن مردم در آخرالزمان است که در اساطیر ایرانی به آن اشاره شده است. گویی بین جاودانگی مردم در آخرالزمان و جاودانگی الیاس با ترک غذای مادی و گیتهانه ارتباطی وجود دارد.

برخی عروج ایلیا را به گم شدن او در طوفانهای گرم بیابانی تاویل کرده‌اند^{۳۲}. به بازگشت او در کتاب مقدس تصریح شده است، او برخواهد گشت تا با مجزه‌های سبب توبه ملی گردد. در مراسم عید فصح ۴ جام قرار می‌دهند که یکی از آنها از آن ایلیاست و این نشان‌دهنده امید به بازگشت اوست، گرچه عیسی می‌گفت که یحیی همان ایلیاست که برگشته است.

در روایات اسلامی به برگشت او هیچ اشاره‌ای نشده، تنها گفته شده که او تا روز قیامت زنده است. او آخرین بنی آدم است که می‌میرد و به افرادی که در کوهها و بیابانها گم شده‌اند، کمک می‌کند^{۳۳}.

خضر^{۳۳}: شخصیت او در تورات مجهول است، اما براساس روایات اسلامی او عالم یا پیامبری در زمان موسی بن عمران بود. نامش تالیبن ملکان بود. او را از آن جهت خضر (سبزی) می‌گفتند که به هر جا قدم می‌گذازد، سبزی می‌شد و هر چوب خشک را خرم و سبز می‌ساخت. برخی او را از همراهان ذوالقرنین (اسکندر) گفته‌اند که توانست از آب حیات بنوشد و بيمرگ گردد. با این وصف او چند قرن قبل از عیسی می‌زیسته است. همچنین نقل شده که او فرزندت بلافصل آدم است و به دعای او ماند تا در آخرالزمان دجال را تکذیب کند. برخی هم گفته‌اند او در کشتی نوح بود و به آن دلیل که حاضر شد جسد آدم و حوا (پدر و مادر نوح بشر) را به بیت‌المقدس ببرد و دفن کند، به او جاودانگی بخشیده شد. این اختلافاتی که درباره زمان او و نیز علت جاویدن او وجود دارد، ظاهراً به علت آن است که سرگذشت او در کتاب مقدس (انجیل و تورات) نیامده است.

خضر موکل دریاست و به گمشدگان دریایی کمک می‌کند. او به همراه الیاس تا روز قیامت زنده است. ظاهراً سالی چند بار آن دو یکدیگر را می‌بینند. خضر در عرفان اسلامی نماد پیر و راهنما و انسان کامل است. در فرهنگ عامه بخشهایی از ایران نیز خضر وارد شده است. در جنوب ایران (جنوب استان فارس) مردم می‌گویند که هر انسانی در طول زندگی یک بار خضر را می‌بیند، آن

وقت هر چه از خضر بخواهد به او داده می‌شود. البته این مشروط بدان است که او خضر را بشناسد، و یقیناً این شناخت برای همه میسر نیست. معمولاً توصیه می‌شود درویشی را که غروب در خانه را می‌زند رد نکنید، شاید او خضر باشد. شاید بتوان گفت علت این که حضور خضر بسیار بیشتر از دیگر جاودانان بوده، تاثیر عرفان و تصوف در فرهنگ عمومی است. اما به هر حال این که چرا در عرفان اسلامی خضر بیش از سایرین حضور دارد، امری است که محتاج مطالعه‌ای عمیقتر است. تنها می‌توان گفت خضر از آن جهت که به آیین و مکتبی چهارچوبمند محدود نشده و از آن جهت که شخصیت خود او هم چندان محدود و تعریف شده نیست، برای عالم عرفان و منسوب کردن برخی نظریات عارفانه که البته محدودیت و چهارچوبمندی آیینها را نمی‌پذیرد، مناسب است. البته داستان موسی و خضر و تعلیم باطنی خضر - که در قرآن و تفاسیر آمده - نیز تاثیر شدیدی در عرفانی نمایاندن شخصیت خضر داشته است.

عیسی(ع): تولد عیسی به گونه‌ای خارق‌العاده بود. او از مادری باکره زاده شد. زمانی که مریم برای شست‌وشوی خود آماده می‌شد، فرشته‌ای بر او ظاهر شد و او را به مسیح مژده داد. شباهت این نکته با نحوه تولد سوشیانتها - موعودهای زرتشتی - قابل توجه است. برطبق

اساطیر زرتشتی، سه نطفه زرتشت در دریاچه هامون وجود دارد و توسط ۹۹۹۹۹۹ فرورهر محافظت می‌شود. قبل از تمام شدن هر هزاره دختری باکره از زرتشتیان به آن آب وارد و باردار می‌شود. هزاره بعدی هم به همین ترتیب تا آن که سوشیانت هم به همین شیوه در آخرین هزاره در رحم دختری باکره قرار می‌گیرد و از او متولد می‌شود^{۳۴}. گویا بین آب و تولد یک فرد یا یک دوره نوین ارتباطی وجود دارد؛ ارتباطی که می‌توان آن را با کهن الگوها تحلیل کرد.

شهادت و عروج عیسی(ع): در قرآن کشته شدن عیسی به شدت رد شده، اما تصریح شده که او به سوی خدا بالا برده شد. اما در انجیلها گفته شده که عیسی مصلوب شد و بعد از سه روز برخاست و شاگردان خود را در جلیل ملاقات کرد. آنها را مأمور تبلیغ نمود. خود نیز به مدت ۴۰ روز در مناطق اطراف سیاحت کرد و سرانجام در بیت عینا شاگردان خود را برکت داد و در همان حال به آسمان صعود کرد (لوقا: ۵۱/۲۴-۵۰). از نظر مسلمانان این یهودا بود که به جای او اعدام شد. حتی در برخی از تفاسیر آمده که به اشاره خود عیسی، یهودا این کار بزرگ



را برگزید و در جزای آن اجری بزرگ خواهد یافت. احادیثی هم نقل شده که مضمون آنها این است که روح عیسی هنگام عروج قبض شد و در آسمان، دوباره زنده گردید.^{۳۵} نیز در تفاسیر اسلامی آمده که او در شب قدر برده شد و پس از هفت روز برگشت.^{۳۶} این روایات بازتاب همان مرگ و رستاخیز عیسی در انجیل است که با آیات قرآنی سازگار نیست، اما رنگ و لمبایی اسلامی یافته و از قول پیشوایان اسلام نقل شده است. عیسی اینک در آسمان چهارم و همخانه خورشید است. ارتباط عیسی و خورشید و نیز رابطه خورشید و میترا باعث پیوند عیسی و میترا شده است.

به هر حال اینک عیسی زنده است و روزی برخواهد گشت. برگشت او در قرآن نشانه قیامت قرار داده شده است.^{۳۷} البته برگشت عیسی در روایات اسلامی صورت و شکلی اسلامی یافته است. مثلاً اینکه او صلیب را می شکند، خاک را می کشد، و به حج می رود و با زنی از اعراب ازدواج می کند و...^{۳۸}

به نظر مسلمانان او می آید و به نمایندگی از مهدی، دجال را می کشد. در انجیل اول (قرنتیان: ۲۶/۱۵) هم او کشته دجال است. مسیحیان نیز برگشت او را مسجل می پندارند. منتها از نظر آنها اینک هم مسیح حاضر است و می تواند در زندگی آنها نقش داشته باشد. او اینک به مومنان برکت می دهد و راه سعادت را به آنها می نمایاند. تنها باید به او ایمان آورد و تسلیم او شد.

اسطوره هایی که درباره جاودانان ساخته و پرداخته شده، به صورت منطقی و قومی قابل تحمل است. به عبارت دیگر برخی از عوامل جامعه شناختی که مربوط به یک جامعه و ملیت خاص بوده، در نوع و شکل اسطوره آن منطقه موثر بوده است:

در ایران: جاودانان، الگوی سه گانه ای را تجسم می بخشند: آن چنان که جامعه آریایی سه طبقه ارتشیان، کشاورزان و موبدان دارد. البته در اسطوره جاودانان کشاورزان جای خود را به شاهان داده اند.

سوشیانت و پشوتن مظهر روحانیت، کیخسرو مظهر شاهی و طوس و گرشاسب مظهر پهلوانی اند. اما جاودانان ایران، اینک فعال نیستند. آنها نیروهای بالقوه اند. بالقوه بودن آنها به گونه های نمادین نمایان شده است. گرشاسب و توس و گاونی در حالتی شبیه به خواب اند، یعنی فعال نیستند. بالقوه بودن سوشیانتها هم کاملاً آشکار است. آنها اینک تنها نطفه اند، یعنی بالقوه انسان اند. ۹۹۹۹۹ فروهر از نطفه ها حفاظت می کند و

همین تعداد فروهر هم از جسم گرشاسب محافظت می نماید. به این ترتیب بین این دو هم ارتباطی وجود دارد. علاوه بر این، دیگر جاودانان ایرانی که هم جسم دارند و هم جان، مانند پشوتن یا کیخسرو، تنها منتظر روز موعودند و امروز عملاً هیچ وجود موثری ندارند، لذا در فرهنگ عمومی زرتشتیان هم مورد استغناء قرار نمی گیرند. تنها برای آنها دعا می شود. در گذشته برخی از زرتشتیان کرمان در ششم فروردین بر بام خانه هایشان جو می ریختند، به این تصور که در آن روز کیخسرو با اسبش از آنجا می گذرد، اما هیچ گاه از او درخواستی نمی نمودند، زیرا آنها باید منتظر روز موعود باشند؛ تنها آن روز است که جاودانان ایران کارکرد خود را نشان خواهند داد.

در بین النهرین: جاودان (اوتانیپش تیم) هیچ وظیفه ای در آینده ندارد. او هیچ گاه برنخواهد گشت. او غیرفعال است، چه امروز و چه فردا، حتی در گذشته هم خوشکاری خاصی نداشت. جالب اینکه به «گیل گمش» هم نتوانست کمک کند تا به جاودانگی برسد، لذا او فقط تجسم بخش، آرزوی نامیرایی است.

در سنت یهودی - اسلامی: اخوخ هیچ فعالیتی ندارد. او نه حال اثری دارد و نه آینده، او دیگر برنخواهد گشت. مسیح در آینده خواهد آمد و کارکردی موثر خواهد داشت. او حتی اینک هم فعال است. مسیحیانی که به او ایمان دارند، هر لحظه از او متبرک می شوند. او کاملاً وارد زندگی فرد می شود و آن را متحول و پر از نور می کند. خضر هم اگرچه در آخرالزمان حضور دارد، اما تنها وظیفه اش تکذیب دجال است. او اهل مبارزه و جدال نیست. این امر تحت تاثیر عرفان حاصل شده است: عرفانی که سیر منوی و مبارزه اخلاقی را جانشین جنگ و جهاد کرده است و چون خضر نمودار عرفان اسلامی است، به چهره ای آرام تبدیل شده است. با این حال او اینک فعال است و خوشکاری خاص خود را دارد. او در عالم عرفان و در فرهنگ عامه حضور دارد. جالب آن است که خضر موکل دریا بود، اما در خشکیها نفوذ کرده و وارد فرهنگ عامه شده است. ایلیا هم در آینده برخواهد گشت و گفتیم که به گونه ای، اهل کتاب منتظر او هم هستند. اما کارکرد و حضور او به شدت عیسی نخواهد بود، ولی در عوض ایلیا اینک و در حال حاضر حضوری موثر دارد. او در فرهنگ اسلامی نجات دهنده گرفتاران و گمشدگان کوه و صحراست.

در مورد خضر و ایلیاس باید گفت که حضور کنونی خضر بیش از ایلیاست، اما وعده حضور آتی ایلیا در میان اهل کتاب مسجلتر است. این دو تن جاودانانی هستند که



یافته است. البته آنها هنوز نفوذ خود را دارند، منتها بیشتر به حوزه فرهنگ عمومی پیوسته‌اند، و لذا اسطوره آنها از آن ابهت اسطوره‌ای که خاص قهرمانان نجات‌بخش است، تهی شده است. آنها تنها افراد عادی و گمشدگان را راه می‌نمایند و برای آرمان قوم یا مذهبی خاص نمی‌جنگند. پس منجی بودن آنها محدود و عامیانه شده است.

در یک نگاه کلی جاودانان از نظر فعال بودن بر سه نوع‌اند: گروهی اینک بالقوه‌اند و روز موعود فعال (ایران)، عده‌ای هیچ‌گاه فعال نخواهند بود (بین‌النهرین)، و گروهی هم امروز و هم فردا فعال‌اند و حضور دارند (یهود - اسلام). با این وصف، هر منطقه نوعی خاص از جاودانگی را پرورانده است. تنها اخنوخ یک استثناست. ظاهراً او از جاودانان یهود است، اما هیچ کارکردی ندارد، نه حال و نه آینده و زنده بودن او هدفمند نیست. در جواب باید نکته‌ای ظریف را یادآور شد و آن اینکه اخنوخ در اصل از جاودانان یهود نیست، بلکه او از شخصیت‌های بین‌النهرین است. این حرف شاید عجیب به نظر برسد. اما دو سند از شهر لارسا به دست آمده که در آنها اسامی شاهان قبل از طوفان در بین‌النهرین ثبت شده است (۱۰ تن).

عمر این شاهان طولانی است. هفتمین فرد از آنها دانایی غیبگوست. در تورات هم قبل از نوح از ده تن نام برده شد و همه آنها عمری طولانی دارند و اخنوخ هفتمین نفر آنهاست. او از علوم مختلفی اطلاع دارد. به این ترتیب احتمالاً در دوره اسارت یهودیان در بابل این داستان وارد متن تورات شده یا حداقل تحت تاثیر آن تغییر کرده است.^۳ جالب این است که محل تولد او را هم برخی از مفسرین اسلامی بابل دانسته‌اند.^۴ به هر حال اخنوخ در تورات هم قبل از آن که بنی‌اسرائیل شکل بگیرد و حتی قبل از هجرت ابراهیم پیامبر بود. لذا از نگاه تورات هم او پیامبر خاص بنی‌اسرائیل نیست. بدین ترتیب ساختار اسطوره اخنوخ به ما کمک می‌کند تا منشأ آن را - که دیگران هم حدس زده بودند - از طریقی دیگر بیابیم: از طریق تحلیل ساختاری اسطوره جاودانگی. اخنوخ مربوط به بین‌النهرین است.

البته این نکته هم در مورد اخنوخ قابل توجه است که همه مدت او ۳۶۵ سال بود. ۳۶۵ سال تجسمی از ۳۶۵ روز است که با آن سال شمسی کامل می‌شود و به نوعی کلیت و جامعیت را تداعی می‌کند. ۳۶۵ سال تجسمی از نوعی بیکرانگی و ابدیت است که با جاودان شدن اخنوخ

ارتباط است. از این جهت او را با زروان - خدای زمان بیکرانه - می‌توان تطبیق داد، اما بحث مفصلتر مجال دیگری می‌طلبد.

حال باید به این پرسش پاسخ گوئیم که چرا جاودانان یک قوم یا قوم دیگر تفاوت دارند؟ بهتر است به مقدمه مقاله بازگردیم. آنجا گفته شد که دو علت برای ساختن اسطوره‌های جاودانان وجود دارد. حال می‌گوئیم هرگاه تنها علت جاودان شدن، ارضای حس فطری انسان یعنی تمناى بيمرگى باشد، اصولاً برای فرد جاودان کارکردی در نظر گرفته نمی‌شود. اسطوره‌های بین‌النهرین این گونه‌اند. چون مردم آن منطقه به جهان پس از مرگ معتقد نبودند، لذا برای التیام خود، شخصیتی پروراند که بيمرگ شد. آنها نمی‌خواستند عقیده یا آیینی را حاکم کنند، برای همین نیازی به بازگشت یک قهرمان نداشتند تا او آرمان قوم خود را حاکم سازد، لذا اوتاپیش تیم هیچ‌گاه بر نمی‌گردد. اگرچه زنده است. اما اقوامی که خواستند عقیده و مذهب خود را گسترش دهند یا به گونه‌ای تحت فشار قرار داشتند، به جاودانان خود

خصوصیت منجی بودن هم اضافه کردند. آنها دیگر تنها آرزوی نامیرایی یک فرد انسانی را تحقق نمی‌بخشیدند، بلکه می‌ماندند تا آرزو و آرمان گروهی را محقق سازند که اینک به آرمان خود نرسیده بود. در این حالت علت اجتماعی در ساخت و پرداخت اساطیر جاودانان نقش دارد. اما این فشارها و ضرورتها درجات مختلفی دارد. هرگاه جامعه‌ای که اسطوره در آن شکل گرفته تحت فشار شدید باشد، حضور منجی برای آن یک فوریت محسوب می‌شود. جاودان باید همان لحظه حضور داشته باشد تا آرام قوم را کاهش دهد. حضور زنده و فعال مسیح از این گونه است. مسیحیان از همان آغاز تحت فشار و پیگرد حکومت روم قرار داشتند. پس از همان آغاز مسیح چنان تصویر شد که همواره حاضر است و در زندگی پیروان خود نقش دارد. اما هرگاه قومی این فوریت و ضرورت را حس نکنند، بلکه تنها خواستار آرمانهایی است که البته بلندپروازانه و دور از دسترس به نظر می‌رسد و لاجرم باید در آینده تحقق یابد، جاودانانی پرورده می‌شوند که در آینده این مهم را عملی سازند. حضور همیشگی و فعال امروزی آنها ضرورتی ندارد، چون قوم و جامعه آنها علی‌رغم آن که به همه آمال خود نرسیده و آرامشی نسبی را کسب کرده است، یا فشارها آن چنان نیست که نجات آنی را بطلبد. جاودانان ایران



این گونه‌اند. زرتشتیان در هنگام شکل دادن به این اسطوره‌ها، نیاز فوری به یک منجی نداشتند، بلکه آنها خواستار گسترش و حاکمیت عقیده خود بودند و این مستلزم گذر زمان بود و طبعاً موکول به آینده می‌شد. بهدویت در اسلام نیز با این ساختار قابل بررسی است. در آغاز تنها به صورت یک منجی بالقوه مطرح بود، اما کم‌کم به شخصیتی فعال مبدل شد. به‌ویژه شعه که نخت فشار شدیدتری قرار داشت، ضرورت حضور منجی همیشه حاضر را بیشتر حس کرد.

در آخر ذکر این نکته هم خالی از لطف نیست که جوادانان ذکر شده همه مردند. تنها یک زن وجود دارد و آن همسر اوتانیپش تیم است. اما او فقط سایه‌ای از اوتانیپش تیم محسوب می‌شود، به‌طوری که حتی نام این زن ذکر نشده است. می‌توان گفت به آن علت که جامعه‌های سامی و آریایی مردسالار بوده‌اند، جوادانان خود را نیز تنها از مردان برگزیده‌اند، به‌ویژه که بیشتر آنها باید مبارزانی باشند که در آینده به نبرد پردازند و البته نبرد هم وظیفه مردان بوده است، زیرا آنها توان و نیروی بیشتر دارند، گرچه در میدان دیگری مغلوب زنان شده‌اند.

۱۵-۹۹

۲۵. دایرة‌المعارف بزرگ اسلامی، ج هفتم، تهران، بنیاد ذی‌رہ‌المعافہ ذیل

«اخوخ» ۲۶. Domuzi

۲۷. طباطبایی، همان، ج ۱۳، ص ۱۸

۲۸. طباطبایی، همان، ج ۱۴، ص ۹۹

۲۹. مجلسی، همان، ص ۵۷۹

۳۰. Elyah، رک: کتاب مقصد، انتشارات ایلام، چاپ دوم، ۱۹۹۹، ۲

یادشاهان / طباطبایی، همان، ج ۱۷، ص ۲۵۲

۳۱. هوک، س، ه، اساطیر خاورمیانه، ترجمه فرنگیس مزداپور و علی‌اصغر بهرامی، روشنگران، تهران، ۱۳۶۹، ص ۲۱۶

۳۲. منابع تفسیری پیشین

۳۳. طباطبایی، همان / ج ۱۳، ص ۵۹۸-۵۹۲ ذیل آیات سوره کهف

تفسیری در مورد او صورت گرفته است

۳۴. فرنیخ دادگی، همان، پورداود، ابراهیم، موشیات موعود: مزدیسنا، بمبئی، ۱۹۲۷

۳۵. طباطبایی، همان، ج ۳، صص ۳۷۷ و ۳۷۸

۳۶. حسین بن احمد خزاعی، روض الجنان و روض الجنان فی تفسیر القرآن، تصحیح محمدجعفر یاحقی و محمدمهتی ناصح مشهد، ۱۳۶۷-۱۳۷۱، ج

۴، ص ۳۴۹

۳۷. زخرف / ۶۱

۳۸. موسوی کاشانی، سیم‌محمدحسین، جهان در آینده یا اعلام ظهور، تهران، ۱۴۳۲، صص ۲۴۴-۲۵۴

۳۹. هوک، همان، ص ۱۷۷

۴۰. طباطبایی، همان، ج ۱۴، ص ۱۰۲

پی‌نوشتها

۱. رضی، هشتم، ترجمه و نبدیاد، فکر روز، تهران

۱۳۷۶، ص ۱۶۴

۲. Pesholanu

۳. yosht-iryān

۱. Aghriratha: دوستخواه، جلیل، گزارش اوستا، مروارید، تهران، ۱۳۷۰،

ص ۹۳

۵. Gaevani: دوستخواه، همان، یشت ۱۵/۱۲، و صفا، ذبیح‌الله،

حماسه‌سرایی در ایران، امیرکبیر، تهران، ۱۳۶۳، ص ۵۷۵

۶. فردوسی، ابوالقاسم، شاهنامه، قطره، تهران، ۱۳۷۲، ص ۳۰۰-۵/۳۰۵

۷. نولدکه، تودور، حماسه ملی ایران، ترجمه بزرگ علوی، چاپ چهارم،

چلی، تهران، ۱۳۶۹، ص ۹۰

۸. Verethrakhna: نیرگ، ه. س، دنیای ایران باستان ترجمه

سپ‌الدین نجم‌الدینی، مرکز مطالعه فرهنگها، تهران، ۱۳۵۹، ص ۶۹-۷۹

۹. جمشید در گریز از ضحاک به سیستان رفت و با دخت شاه آنجا ازدواج

کرد

۱۰. قرنیه دادگی، بندش، گزارش مهرداد بهار، توس، تهران، ۱۳۷۴، ص

۱۲۸ اوستا، یشت ۲۸-۴۴/۱۹: اسنی طوسی، علی‌بن احمد، گرشاسب‌نامه،

به کوشش حبیب‌ینمای، بروخیم، رضی، همان، صص ۴۹۱ و ۴۹۲

۱۱. Agi-Dahaka: یشت ۱۹-۲۱/۱۵، یشت ۳۰-۳۲/۵، صفا، همان،

صص ۴۵۵-۴۵۸

۱۲. Kay xusrow: کریستن سن، آرتور، کیانیان، ترجمه ذبیح‌الله صفا،

چاپ ششیم علمی و فرهنگی، تهران، ۱۳۸۱؛ شاهنامه، دفتر ۳ و ۴ و

۱۳. سهروردی، یحیی، مجموعه مصنفات شیخ اشراق، تصحیح هنری

